

سیاوش و سوگنامه ایرانیان باستان

• تراژدی سیاوش (سیاوخش)

از حوادث غمباری که فردوسی به بهترین صورت نقل می کند این است که سودابه همسر کیکاوس به فرزند شوهرش (سیاوش) (سیاوخش) دل باخت و می خواست به شوهر خیانت کند. اما سیاوش از قبول تمنای اهریمنی سودابه امتناع کرد. سودابه عصبانی شد و پیش شوهرش یعنی کیکاوس شکایت کرد و او را به خیانت متهم کرد. موبدی برای داوری انتخاب شد و مقرر شد که سیاوش و سودابه از آتش بگذرند، هر کدام که به سلامت از آتش گذشت بی گناه است. سیاوش که بی گناه بود به سلامتی از آتش گذشت ولی سودابه که خود را مقصر می دانست از آتش عبور نکرد. سیاوش بر سر این موضوع، قهرآلود پدر را ترک نمود و راه توران را در پیش گرفت. افراسیاب دختر خود «فرنگیس» را به زوجیت سیاوش درآورد. از آنجا که گرسیوز برادر افراسیاب بر سیاوش حسد برد، اسباب کشتن او را فراهم ساخت. تورانیان به فرمان افراسیاب خون ناحق او را بر زمین ریختند. سیاوش پسر کوچکی داشت به نام «کیخسرو» که او را از ترس افراسیاب مخفیانه شبانان تربیت و سرپرستی می کردند و او همان است که پس از کیکاوس پادشاه ایران شد. چون خبر کشته شدن سیاوش به ایران رسید، کیکاوس و رستم را سخت خشمگین کرد. رستم که خود تربیت کننده سیاوش بود و به او مهر می ورزید، تصمیم گرفت که انتقام خون سیاوش را بگیرد. رستم به توران لشکر کشید و افراسیاب را شکست داد و سرزمین توران را گرفت و مدتی بر تخت او تکیه زد. رستم قبل از حمله به توران کین سیاوش را از سودابه گرفت و او را کشت. فردوسی در این باب گوید: به خنجر به دو نیم کردش به راه/ نجیبید بر جای کاوس شاه. سودابه را شرورترین و نابکارترین زن در شاهنامه می دانند.

• جهانداری لهراسب و جانشینانش

پدرش اروندشاه برادر کیکاوس و مادرش تناز دختر آرش بود. او برای آشتی با توران پایتخت خود را به بلخ انتقال داد. لهراسب عاقبت پادشاهی را به گشتاسب سپرد و خود به نوبهار بلخ رفت و به پرستش اهورمزدا پرداخت. فردوسی در این باره گوید: چو گشتاسب را داد لهراسب تخت/ فرود آمد از تخت و بر بست رخت، به بلخ گزین شد بران نوبهار/ که یزدان پرستان بدان روزگار. گشتاسب همان کسی است که به عقیده زرتشتیان (زرتشت یگانه پیامبر آریایی) در زمان او پیامبر شد و عاقبت در خلال جنگ با توران کشته شد.



زرتشت پیامبر ایرانیان

فرزند گشتاسب اسفندیار بود که به دست زرتشت روئین تن شد زیرا زرتشت آبی بر سر اسفندیار ریخت و تمام بدنش که آب به آن رسیده بود مصون از تیر بود به غیر از چشمانش را که هنگام ریختن آب بسته بود و برخی معتقدند که به توصیه زرتشت در آبی شنا کرده بود که او را روئین تن نموده بود. اسفندیار در شاهنامه تالی رستم و بزرگترین پهلوان کیانی بود. رستم چون با اسفندیار به جنگ پرداخت و او را حریف نبود به راهنمایی سیمرغ تیری به چشمان اسفندیار زد و او را کشت. بعد از مرگ اسفندیار فرزندش بهمن به پادشاهی کیانیان رسید. بهمن را ایرانی ها و اسطوره شناسان همان اردشیر دراز دست می دانند و به او فتوحات زیادی نسبت می دهند. بعد از بهمن، «هما» به جانشینی او انتخاب شد و پسری آورد که «داراب» نام داشت. پسر او «دارا» آخرین پادشاه سلسله کیانی است و ایرانی ها او را داریوش سوم می دانند که با اسکندر مقدونی جنگ کرد و مغلوب شد. فردوسی نتیجه کار اسکندر را در این باره می گوید: سکندر که آمد به این روزگار/ بکشت آن که بد در جهان شهریار، برفتند وزیشان جز از نام زشت/ نماند و نیاید خرم بهشت. طبق روایاتی که سینه به سینه از موبدان به زمان فردوسی رسانیدند، اسکندر اوستای اصلی را که شامل کلیه قصص باستانی و تاریخی ایران بود سوزانید و مدارک تاریخی ایران از میان رفت. پس از مطالعه شاهنامه معلوم می شود که حلقه های مفقود در تاریخ ایران بسیار است. دوران ماد و هخامنشی و پانصد سال دوران اشکانی در آن دیده نمی شود.

خاورشناسان بر آن شدند تا آنجایی که می توانند این حلقه های مفقود شده را پیدا کنند و همان طور که گفتیم اگر اسکندر، کتاب های موجود در تخت جمشید به ویژه اوستای بزرگ را در اسطخر نمی سوزانید، خیلی از حقایق برای ما روشن می شد. خاور شناسان از جمله نولدکه و هرتسفلد شرق شناسان آلمان سعی بر این دارند که کیانیان را با هخامنشیان منطبق گردانند ولی در انطباق پاره ای از اسامی دچار اشکال می شوند. در صفحه ۵۳۹ کتاب حماسه سرایی در ایران نوشته دکتر ذبیح الله صفا نوشته شده است که در اکثر تواریخ اسلامی، بهمن را همان اردشیر دراز دست دانسته اند. ابوریحان بیرونی اردشیر دراز دست را در کتاب آثارالباقیه «مقر و شر» است که به معنی توانا است و در پاره ای دیگر از آثار اسلامی کمبوجیه (کامبیز) را «قمبوس» گفته اند (رجوع شود به ایران در عهد باستان نوشته دکتر محمد جواد مشکور). استاد آرتو کریستین سن (A-Christensen) خاور شناس دانمارکی در کتاب کیانیان به طرح این مسئله می پردازد و بهتر است که خوانندگان به آن کتاب مراجعه کنند. استاد فقید سید محمد تقی مصطفوی که سالیان دراز رئیس باستان شناسی ایران بود، کیخسرو را همان کوروش هخامنشی می داند. پاسخ دادن به چنین سؤال مشکلی در گرو یک تحقیق دامنه دار توسط آقایان و خانم های محقق در زمینه های ادبیات باستانی و تاریخ ایران قدیم است که انشاءالله بتوانند در این زمینه اقدام کنند و متأسفانه چون بعد از حکومت پانصد ساله اشکانیان، ساسانیان آثار آنان را از میان بردند، فردوسی از پانصد سال حکومت اشکانی جز چند بیت شعر که در نامه خسروان آمده است چیزی نمی داند و در این باره می گوید:

چو کوتاه بد شاخ و هم بیخشان / نگوید جهان دیده تاریخشان / از ایشان جز از نام نشنیده ام / نه در نامه خسروان دیده ام.